

از گفته مولانا مدهوش شدم صائب      این ساغر روحانی صهبای<sup>۱</sup> دگر دارد  
و در مورد خواجه حافظ چنین داوری و اظهار دل بستگی می کند:  
ز بلبلان خوش الحان این چمن صائب      مرید زمزمه حافظ خوش الحان باش  
از ابیات زیر پیداست که صائب با شعرای دوران خود روابطی دوستانه داشته است:  
خوش آن گروه که مست بیان یکدیگرند      ز جوش فکر، می ارغوان یکدیگرند  
نمی زنند به سنگ شکست، گوهر هم      بسی رواج متاع دکان یکدیگرند  
زنند بر سر هم گل زمصرع رنگین      ز فکر تازه، گل بوستان یکدیگرند  
به غیر صائب و معصوم نکته سنج و کلیم      دگر که زاهل سخن مهربان یکدیگرند

\*\*\*

خوشا کسی که چو صائب ز صاحبان سخن      تتبع سخن میرزا جلال کند  
نصر آبادی که از تذکره نویسان معاصر اوست، در بیان احوال صائب می نویسد: «از  
کمال غلو فطرت و نهایت شهرت، محتاج به تعریف نیست، انوار خورشید فصاحتش چون  
خیزد خرد بین عالم گیر و مکارم اخلاقیش چون معانی رنگین دلپذیر...»

در سفر عتبات به صائب خبر دادند که حاکم بغداد مردم را از لعن یزید ممنوع کرده،  
صائب که هرگز هجو کسی نگفته بود، از این فرمان بیمورد بر آشفت و گفت:

حاکم بغداد حکمی کرد و می باید شنید      تا که او باشد نباید کرد لعنت بر یزید  
در پایان این مقال نمونه‌ای از نثر انتقادی صائب را نیز می آوریم:

زبان شکسته ترم از قلم، نمی دانم      که شرح آن به کدامین زبان کنم تقریر؟  
«غرض از تحریر این پریشان رقم آنکه در اواخر ماه رمضان، فرمانی از جانب سلطان  
صاحبقران مشتمل بر منع شراب و آزار می خوارگان رسید. رندان باده نوش که آماده این  
شده بودند که به اشاره آبروی هلال عید به دست سبوع بیعت تازه کنند و با سبز خطن ته  
گلگون شیشه و پیاله دست در گردن کرده چهره زعفرانی، ارغوانی سازند، از اثر استماع  
این خبر انگشت تأسف به دندان گزیدن گرفتند و به آب دیده، دست از دامن دختر زو  
فرو بستند. هلال عید که ناخن به دل ارباب طرب می زد در نظرها به عینه شکل ناخن به  
همرسانید. بزرگان خم و خردان پیاله که از می در جوش و از نشاط در خروش بودند،  
همگی شکسته خاطر شدند و از اشک عقیق رنگ چهره خاک را لعل گون ساختند؛ پیاله از  
دست رفت و صراحی از پای درآمد... شمع را که مجلس افروز بزم رندان بود از مشاهده  
این حالت جانکاه دود از نهاد برآمد و جهان روشن در نظر، تاریک شد... کمانچه که

ثابت قدم بزم عشرت بود، خاک در کاسه سرش ریخته به تیرش زدند، دایره که حلقه بندگیش در گوش کشیده از شادی در پوست نمی گنجید، به ضرب طپانچه از دایره اهل نشاط بیرونش کردند. چنگ که همیشه جا در دامن زهر جبینان ماه طلعت داشت، به جهت ضبط قانون، موی کشان از پرده برونش کشیدند پرده ناموسش به ناخن بی اعتباری دریدند. طنبور را گوشمالی ندادند که دیگر هوس نغمه بردازی کند و رباب را آنچنان نواختند که بعد از این با حریفان ناسازگاری کند و اگر بوی برند که عود بر عشاق نوای مخالف خوانده در زمانش چون عود قماری بسوزند؛ و اگر بشنوند که موسیقار با کسی همنفس گشته، سرب در گلویش بریزند.

امید که منشور رخصت از دیوان رحمت پناهی صادر گردد و آب رفته به جوی شیشه و پیاله باز آید و مستوره «بنت العنب» که در پرده خفا محبوب مانده، شاهد روان گردد و چشم پیاله به دیدار قرّة العین روشن گردد، یارب دعای خسته دلان مستجاب کن.<sup>۱</sup>

نمونه‌یی از تعالیم اجتماعی او،

می کند با کاهلان این نکته تلقین آسیا	بی تردید دامن روزی نمی آید به دست
بر دوش خلق مفکن زنه‌ار بار خود را	بیکاری و توکل دور است از مروت
این قفل، کلیدی به جز ابرام <sup>۲</sup> ندارد	از شرم در بسته روزی نگشاید

\*\*\*

که غم گر هست در عالم همین است	مگو در بی غمی آسودگی هست
-------------------------------	--------------------------

\*\*\*

راه دوری بیش داری رو به پس کردن چرا؟	در طلب، سستی چو ارباب هوس کردن چرا؟
عمر صرف بوج گویی چون جرس کردن چرا؟	در ره دوری که می باید نفس در روزه کرد
کشیده دار کمان تا نشان شود پیدا	مده چو تیر هوایی، به باد عمر عزیز
چون کند گرد آوری گل، بوی غارت برده راه	هر چه رفت از کف به دست آوردن آن مشکل است
بی حاصل است داعیه لب گزیدنت	اکنون که در دهان تو دندان به جا نماند
که چون قلم ز تو در هر قدم اثر ماند	به سر نیامده طومار عمر، جهدی کن
داغ فرزند است فوب وقت از دل چون رود	حسرت اوقات غفلت چون زدل بیرون رود

\*\*\*

روی دل از همه عالم به کتاب است مرا	نیست کاری به بد و نیک جهانم صائب
------------------------------------	----------------------------------

۱. این نمونه نثر از روی بیاض استاد فقید جلال‌هایمی نقل شده است. به نقل از کلیات صائب، پیشین، ص ۴۸.

۲. کوشش و تلاش.



تا بود دفتر گل روی میاور به کتاب  
چه ضرور است که آراسته دارد خوان را  
شکنجه ایست فقیران بی بضاعت را  
با شیوه فضولی مهمان برابر است  
تنگ خلقی کفر بس بای مهمان ماندن است  
از کم بضاعتی خجل از میهمان مباش

\* \* \*

می کشد دست حمایت شمع مغرور مرا  
من که می دزدیدم از دست نوازش دوش را  
رهین منت خود، گو مکن شحات مرا  
ترك احسان را ز مردم جود می دانیم ما

تا بُود نغمه بلبل مشنو ساز دگر  
میزبانی که زجان سیر کند مهمان را  
ضیافتی که در آنجا توانگران باشند  
از میزبان تکلیف بسیار، در سلوک  
خنده رونی میهمان را گل به جیب افشاندن است  
هر کس بخوان قسمت خود رزق می خورد

پرتو منت کند دلهای روشن را سیاه  
این زمان در زیر کوه منت می روم  
به يك دو قطره که خواهد گهر شدن روزی  
بار منت بر نمی نابد دل آزادگان

### محتشم کاشانی

یکی از معروفترین شعرای دوره صفویه، محتشم کاشانی است.  
با اینکه او به روزگار جوانی به غزلسرایی و مدیحه گوئی

می پرداخت، ولی به اقتضای زمان و به تشویق شاه نهماسب به سرودن اشعاری مبنی بر  
تذکر مصائب اهل بیت، همت گماشت و در این سبک اشعارش معروف گشت، تا آنجا که  
روضه خوانها و مرثیه گوینان تا دوران ما نیز از اشعار اندوهبار او به هنگام ذکر مصیبت  
آل علی (ع) استفاده می کنند.<sup>۱</sup>

مهمترین مرثی وی ترکیب بندی است در مرثیه شهدای کربلا، به عنوان نمونه، بند  
اول ترکیب بند او را در مرثیه شهدای کربلا می آوریم:

باز این چه شورش است که در خلق عالمست  
باز این چه رستخیز عظیم است کز جهان  
گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب  
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست  
در بارگاه قدس که جای ملال نیست  
جن و ملک بر آدمیان گریه می کنند  
خورشید آسمان و زمین، نور مشرقین  
سرورده کنار رسول خدا حسین<sup>۱</sup>

باز این چه شورش است که در خلق عالمست  
باز این چه رستخیز عظیم است کز جهان  
گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب  
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست  
در بارگاه قدس که جای ملال نیست  
جن و ملک بر آدمیان گریه می کنند  
خورشید آسمان و زمین، نور مشرقین

۱. دکتر رضا زاده سفق، تاریخ ادبیات ایران، سنن، ص ۳۶۹ و لغت نامه دهخدا، شماره مسلسل ۲۰۷، شماره حرف  
۲. بخش اول، ص ۵۱۲.

وفات او به سال ۹۹۶ اتفاق افتاد.

### عرفی شیرازی

جمال‌الدین محمد عرفی پسر بدرالدین از شعرای مشهور ایران در قرن دهم هجری است؛ ولادتش به سال ۹۶۳ هجری قمری در شیراز روی داد، ولی بیشتر زندگیش در هندوستان سپری شد و به دربار جلال‌الدین اکبرشاه امپراتور مغولی هند راه یافت؛ و در آنجا با شعرا و فضیلا فارسی زبان آشنا گردید و مقام و موقعیت ممتازی به دست آورد.

عرفی در سرودن قصیده و غزل و قطعه و ترجیع و ترکیب، قدرت داشت و در شمار بهترین شاعران سبک هندی است و دو منظومه مخزن الاسرار و خسرو و شیرین نظامی را استقبال کرد و نشان داد که در مثنوی نیز دست دارد.

عرفی جز دیوان اشعار، ترجیع‌بندی به نام گلشن‌راز و رساله‌ی منشور صوفیانه‌ای به نام نفیسه دارد؛ وفات عرفی در جوانی، یعنی به سن ۳۶ سالگی، در تاریخ ۹۹۹ در لاهور اتفاق افتاد. یکی از قصاید معروفش که در نعت و مدح حضرت علی (ع) است، با این بیت آغاز می‌شود:

جهان بگشتم و دردا که هیچ شهر و دیار  
ندیده‌ام که فروشند بخت در بازار  
صائب تبریزی در مواردی چند از او یاد کرده است:  
در سخن از عرفی و طالب ندارد کو تهی  
عیب صائب این بود کز زمره اسلاف نیست

\*\*\*

هزار حیف که عرفی و نوعی و سنجر  
نیند جمع به دارالعبیاریان پور  
عرفی شیرازی، در مقام ستایش خود، گفته است:  
نازش سعدی به مشتش خاک شیراز از چه بود  
گر نمی دانست باشد مولد و مأوای من  
غافل از اینکه سعدی شیرازی، با مقام شامخی که در شعر و ادبیات فارسی دارد  
هرگز به خاک شیراز افتخار نکرده است، بلکه شیرازیان و پارسی‌زبانان به وجود این ستاره  
درخشان و قدر اول ادب فارسی افتخار می‌کنند.

بنظر ذبیح‌الله صفا: «عرفی بر سر راه تکامل شیوه‌ای از سخنوری قرار داشت که بعدها به هندی شهرت یافت و او را می‌توان یکی از ستونهای آن بنای رفیع شمرد اما نه همه آن کاخ بلند؛ و اگر در سخن او خاصه در غزلش دقیق شویم، می‌بینیم که او بسیار در

۱. ماخوذ از تاریخ ادبیات دکتر شفق، پیشین، ص ۳۷۰ و لغت‌نامه دهخدا، شماره مسلسل ۷۶، ع، عتک، ص ۱۸۰.



دنبال شاعران آغاز قرن نهم تا آغاز قرن دهم حرکت می کند منتهی قدرت و صلابت طبعش او را در شمار مستثیات در آورده است.»

از جمله بیانهای روشنی که دربارهٔ سخنوری عرفی شده از میر عبدالرزاق خوافی است که گوید: «بیشتری از اساتذده سخن شناس اتفاق دارند که در کلام مولانا جزالت با سلامت و لطافت با متانت جمع آمده و بدین شیوازیبانی و شیرین بیانی کم کسی بوده؛ در نظم قصاید چنان بلند مرتبه افتاده که هیچکس را با وی یارای شرکت و هم چشمی نمانده.»<sup>۱</sup>

حق همینست که میر عبدالرزاق گفت، زیرا عرفی با قدرت و قوت کم سابقه طبع و قریحه خود توانست سخن جزیل و استوار شاعران آغاز قرن نهم را با لطافت اندیشه غزل گویمان پایان آن قرن درهم آمیزد و با توانایی خاص خود در ایراد معناهای لطیف و ترکیبهای تشبیهی و استعاری در بیانی سلیس و روان بابی نو، در کتاب شاعری افتتاح نماید، نه آنکه شیوه پیشینیان را درهم بریزد و بر روی آن کاخ درهم ریخته بنایی تازه بر آورد و حال آنکه «ثنایی» با طرز خاص خود که عبارت از گنجاندن مفهوم های بلند و خیالهای دور و دراز در کلام کوتاه و فشرده است، چنین کاری انجام داده است.»<sup>۲</sup>

نمونه‌یی از ادبیات دیوانی (اداری) در عهد صفویه

با مطالعه نامه‌های اداری و درباری، که در آغاز حکومت صفوی (در عهد شاه تهماسب صفوی) به رشته تحریر در آمده است، تنها با طرز نگارش نامه‌های رسمی آن دوران آشنا نمی شویم. بلکه با انواع اغذیه و تنقلات و با طرز پذیرایی از شخصیت‌های خارجی و به خصوصیات فرهنگی و اجتماعی آن عصر نیز تا حدی پی می بریم.

در «حکم شاه تهماسب صفوی برای پذیرایی از همایون، پادشاه مغولی هند که به دربار شاه تهماسب پناهنده شده بود» مطالب زیر شایان توجه و قابل دقت است و بسیاری از ویژگیهای زندگی مردم و طبقات ممتاز و مرفه اجتماع را روشن می کند:

### خصوصیات خیمه و خرگاه و طرز پذیرایی از مهمانان خارجی

۱. نحوهٔ پذیرایی از سلاطین و میهمانان بلند پایه خارجی، و طرز برافراشتن خیمه و خرگاه زرین برای سکونت آنان و به کار بردن طنابهای ابریشمی و میخهای زرین برای استقرار و استحکام آن.

۱. بهارستان سخن، مدارس ۱۹۵۸، ص ۴۲۰.

۲. دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم، بخش یکم، ص ۵۲۷.

۲. استفاده از تجیرهای الوان از مخمل و اطلس برای جدا کردن قسمتی از خرگاه شاهانه.
  ۳. اعزام بیست فرّاش برای آب‌پاشی و آبیاری و احداث حوض برای آسایش مهمانان.
  ۴. فرستادن جلودار و مهترباشی برای آماده کردن اسب و استر کافی با زین و لجام مرصع، برای سوار شدن همایون شاه و اطرافیان او.
  ۵. اعزام توشمال‌باشی با بیست طبّاخ ماهر و شربت‌دارباشی برای آماده کردن انواع اغذیه و آشربه و تقدیم انواع مواد مخدر چون فلونیا و تریاک و معجونهای گوناگون و تنقلات و انواع شیرینی به حضور شاه و ملتزمین او.
  ۶. هنگام صرف غذا «شربت‌دار» مکلف بود، انواع ترشیاها و آفشره و سبزیها را فراهم کند و مسئول عطارخانه (داروساز) نیز موظف بود انواع ادویه از فلفل، دارچین، زیره، زنجبیل، زعفران و نبات و مصطکی و انواع ادویه دیگر را همراه ببرد.
  ۷. مسئول قیچاچی‌خانه مکلف بود، انواع پارچه‌های زربفت و شال و ترمه کشمیر و سمور و سنجاب و خز همراه ببرد و با عده‌ی خیاط ماهر و زبردست، آنچه می‌خواهند فراهم سازد.
  ۸. چراغچی‌باشی باید هر شب با ۱۲ عملة چراغ دوازده پیه‌سوز طلا و نقره و ۱۲ شمعدان طلا و نقره با شمعی‌های کافوری بسوزاند و مجمرها و بخور خوشبو به کار برد.
  ۹. هنگام صرف صبحانه و ناهار، طبق دستور، ظروف و غذاهای معینی را در سفره قرار دهد و آماده کردن انواع و اقسام پلاو و مرغ بریان و سیاه‌پلاو و زردپلاو و دیگر اغذیه غفلت نرزد.
- اینک متن این نامه تاریخی را که حاوی اطلاعات گوناگون سیاسی و اجتماعی از ایران عهد صفویه است نقل می‌کنیم:

### حکم شاه تهماسب صفوی برای بذیرایی همایون پادشاه

«فرمان همایون شد، آنکه رفعت دستگاه عمده‌الامراء حشمت انتباه، عظمت و دولت و اجلال اکتناه عالیجاه علی‌قلی خان شاملو به عنایت و عواطف پادشاهانه سرافراز بوده‌اند که به سمع اشرف ما رسید که زبده‌الخواقین، عمده‌السلطین چنگیزی، خلاصه‌دودمان گورکانی، پادشاه‌بن پادشاه، شهنشاه هندوستان همایون پادشاه به درگاه فلك پناه ما می‌آید، طریقه آن بیگلر بیگی و خانلرخانی آنست که اعزاز و احترام پادشاه را چون داخل ممالک ایران شود و مذکور شد که به قلعه کریش رسیده است که اول محال زمین داور یعنی دارالقرار قندهار (است) بجای آورد و دقیقه (ای) از خدمتکاری و مهمان‌داری فرو گذاشت



نماید و استقبال به استقلال بکند و می باید که خیمه و آلاچوب بارگاه از خود روانه کند تا ما تدارك احوال پادشاه بکنیم.

خیمه و خرگاه برای پذیرایی: از این جانب دوازده قطار شتر پیش خانه به مصحوب شاوردی بیک روانه فرمودیم، و مقرر کردیم که هر کجا که پادشاه سوار شود شتران را بار کرده روانه گردد و خیمه گاه و بارگاه آلاچوب و کریاس که با هجده ستون کویزه طلا و کریاس که از اطلس خطائی و مخمل بر سر بای کند و شامیانه در پیش بارگاه بتکد و تجیر الوان از مخمل و اطلس و دور بارگاه و کریاس بکشند و طنابهای ابریشمی به میخهای زرین ببندند و در کریاس و بارگاه خیمه از زربافت بر سر بای کند و به جهت خوابگاه پادشاه.

و بیست فراش به جهت خدمت فراشی مقرر شد و بیست نفر بیلدار قرار دادیم که هر کجا که فرود بیایند زمین بارگاه را هموار نمایند و حوض بلغار را پر آب کرده در بارگاه نصب نمایند و چهل نفر سقا را قرار دادیم که از هر کجا که پادشاه والجاه سوار شود پیش آب بپاشند و خیمه رکاب خانه از اطلس به نزدیک کریاس و بارگاه بر سر بای کنند و قالیهای کار خراسان ابریشمی و کپه و نمدهای جامی و سوزنیها ببندازند.

و مقرر فرمودیم دژ در بارگاه طناب قورق بکشند، یک میدان اسب دورتر و از عقب فراشخانه و پیش خانه رفعت دستگاه شاه قلی بیک جلودار با حسن مهترباشی را با هشتده سر اسب از آن جمله چهار سر یابوی رهوار و چهار سر استر خوش راه خاموش از برای پادشاه و ده اسب بدو از برای کتل، همه اسبها و استرها با زین و لجام مرصع و کتیم و کجیم سر اسبان کتل و جنیبت ببندازند و بپوشانند و بر اسبان و یابو و استر سواری ارتک طلادوز و گلابتون دوز ببندازند و از عقب فرستادن اسب و جنیبت ایالت پناه آقاییک استاجلو که توشمال باشی است با بیست نفر طباح.

وظایف شربت دار باشی: و مقرر فرمودیم که توشمال باشی هر روز سیصد لنگری طعام از سرکار پادشاه طیار کند و از عقب او رفعت پناه حسن بیک شربت دار باشی را قرار دادیم که هر روز بیست خوان نقل و در هر خوان دو کله قند و گوارش الوان مثل گوارش مصطکی و گوارش زرشک و گوارش زعفران و گوارش لیمو و آب نبات و قرص لیمو و قرص عنبر و دیگر قرصها مثل حلوی شکر و لوزینه و غیرها در محل کیف خوردن پادشاه و کیف دانهای طلا و نقره قرار دادیم و در کیف دانها مفرح یاقوتی و فلونیا و حب لؤلؤی و تریاک کازرون و فلاسفه و معجون اسکندری و حب جدوار و معجون مروارید و کوکنار که با زعفران بگیرند با تنقلات به حضور پادشاه ببرند.

انواع ترشی و چاشنی: و در محل طعام شربت (دار) را قرار دادیم، دوست پیاله ترشی الوان مثل ترشی کشمش و ترشی پوست نارنج و افشردۀ کله‌یر و افشردۀ آب لیمو و چاشنی آن از قند و دوست نعلبکی سبزی از ترب و نعناع و پیاز تازه و غیرها به مجلس به سر سفره حاضر سازد.

و از عقب عزت آثار آقا لطف علی خویجدار را فرستادیم با بیست قطار شتر از برنج و روغن و نخود و ماش و کشمش طعام و بسته‌های شکر و پیاز و نمک و زوغال اخته و زرشک خشک و قیصی خشک و کشک و پنیر قزوین و ماست درگرتین و برنج نیلوفر و شیشه‌های آب لیمو و خیکهای رب نار و نخود، لیه و ماش کرکره کرده و آرد گمشه با استاد حاجی علی خان چورکچی خاصه با دوازده نفر عملۀ حورک‌خانه، و هریک از کارخانه‌ها که فرستاده می‌شود، سی نفر عمله در هر کارخانه به خدمت باشند.

و در عقب ایشان عطارخانه فرستادیم که دواها و ادویۀ حاره مثل فلفل و دارچینی و زیره کرمانی و زنجبیل خشک و زنجبیل برورده و آمله و هلیله برورده و زعفران یانصد مثقال و نبات سفید و چند بیدستر و مصطکی و دواهای دیگر از هریک یک عدل به مصحوب حاجی زمان عطار فرستاده شد با دوازده نفر عملۀ عطارخانه.

مصنوعات و منسوجات عهد صفوی: و از عقب ایشان رفعت‌بناه علیخان بیک صاحب جمع قیچاچی خانه را با شش خروار متاع از زربفت کار کاشان و یزد و چهار ذرعی کار اصفهان و چهار ذرعی ساده و قطنی و اطلس زربفت زمینه طلا و زمینه نقره و شال طرمه و شال کشمیر و مندیل‌های زرتار کار فطن قطنی ساده و قطنی لیه‌دار و بته‌دار و الجۀ ماو کار هند و الجۀ کساری و الجۀ کار یزد و تفضیله یزدی به جهت زبردانی و قصب کار قزوین و دستارهای باریک مثل سیری صاف و چیت قلمکار و چند دنلق سمور و سنجاب و خز و غیره: و استاد الله‌وردی خیاط با چهارده نفر خیاطخانه و چهار بسته لندردۀ الوان با پنج نفر پوستین‌دوز و یک خروار پوست کبود بخارانی و پوست قلمۀ نازک<sup>۱</sup> فرستاده شد که هرچه در (نظر) پادشاه خوش آید و به قامت و اندام بریده تمام کنند و هریک از این کارخانه‌ها خیمه و آلاچوب و دودری و تجیر و سایه‌بان در هر منزل که اردوی فلک شکوه نزول اجلال نماید کارخانه‌ها حاضر باشند.

مأمورین تشریفات: و ایالات دستگاه کلب علی سلطان یساوول را با هشتاد نفر یساوول در خدمت قیام نمایند و دولت‌مآب سلطان علی بیک سفره‌چی سرکار خاصه را با هجده نفر



سفره‌کش در خدمت باشند و متعلقان پادشاه را عزت و احترام نمایند، و قانون کلب‌علی آن است که عصا به دست (در حضور) پادشاه حاضر باشد و چون بارگاه و کریاس پادشاهانه و بارگاه ملوکانه را بر سر یا بکنند با طنابهای ابریشمین و سایه بانها طناب قورق را بکشند و یساولان با خم‌بیهای زرین و سیمین در دست حاضر باشند و نگذارند که کسی از طناب، بیرخصت پادشاه داخل بارگاه شود و همیشه کتل و جنبیتهای خاصه دژدر بارگاه با طناب ابریشمی زین کرده و سطلهای طلا و نقره و میرآخورباشی حاضر باشند و يك دینار از رعایا از سوری و اقامت نگیرند.

وظایف چراغچی باشی: و عزت‌مآب دولت انتساب خاندان قلی بيك چراغچی باشی را با دوازده نفر عملة چراغ‌خانه را قانون آنست که هرشب دوازده پیه‌سوز طلا و نقره و دوازده شمعدان طلا و نقره با شمعههای کافوری در بارگاه و مجلس بهشت آئین بسوزانند و مجمره‌ها و بخور خوشبوی به کار برند و هشت مشعل طلا و نقره دژدر بارگاه بزنند و در هر کارخانه که ما فرستاده‌ایم دو مشعل روشن کنند و آنچه لازم پادشاهانه است به جا آورند.

طرز پذیرایی از مهمانان و مواد گوناگون غذایی: و چون صبح شود فراشان بارگاه و در بارگاه را پاکیزه کنند و ناشتایی پادشاه و مردم او را هجده‌خوان از آمله و هلیله و زنجبیل پرورده با نانهای کلیچه روغنی و کاکایی و پنیر خوب و مسکه و شیرۀ نبات در خوانها و در نعلبکیهای چینی کرده به‌حضور ببرند، و وقت کیف پادشاه کیف‌دانهای طلا با آفتابه سلیچه طلا و نقره به حضور پادشاه حاضر سازند.

و در محل شب در مجلس بهشت آئین شمعدانها و پیه‌سوزها (و زیر پی سوزها (ی) گلابتون بیندازند، و در شیلان کشیدن سیصد لنگری طلا و نقره و چینی با سربوش حاضر کنند، و در پیش مردم پادشاه هرسه يك لنگری با ترشیاها و سبزیها و پیاله‌های افشره از آب‌لیمو و افشره گله (پر) بنهند.

و در وقت سفره انداختن، سفره‌های زربفت و مطبق و چیت قلمکار انداخته شود و پیش زرتاری در دامن پادشاه بیندازند.

و در محل سفره برچیدن آنچه از طعامها می ماند، نوکران و مجلس نشینان بردارند و کسی مانع نشود، به هر طریق که خواهند بخورند.

و در وقت خوردن ماحضری صد خوان دوری بزرگ، در هر خوانی دو چرك و نعلبکی پنیر و پیاله ماست و يك بوشقاب... فرد اعلا و يك بوشقاب خریزه شیرین و نعلبکی مربای سیب و مربای بالنگ (و) مربای زرشك (و) مربای آلوبخارا و مسکه بگذارند

و در پیش هرکس يك خوان بنهند و در پیش پادشاه يك خوان به طریقی که مذکور شد و يك لنگری دیوانی قلیه چلاو و يك لنگری قیمة چلاو.

طریقه سلطان علی بیگ آنست که در برابر پادشاه به دو زانوی ادب بنشیند، خواه در وقت ماحضری خوردن و خواه در وقت طعام و شیلان به مجلس آوردن.

و توشمال را قاعده آنست که در کار خود مشغول باشد و هر روز از پیشخدمتها احوال بپرسد و پیشخدمتها و انیسان پادشاه برسانند که چه طعام بپزیم؟ آنچه پادشاه بفرماید آن را بپزند.

و سوای فرمایش پادشاه مقرر شد که هر روز دزده بریان و چلاو قلیه، و لیمو پلاو، و ششده رنگه چلاوه، سیاه پلاو بره پلاو، زرده پلاو، شکر پلاو، کوکوچلاو با کباب مرغ بچه و شامی کباب و انار پلاو دو پیازه و آش حبشی و آش ماست و آش ماهیچه و بورانی و قلیه مرغ و ماش پلاو و یخنی پلاو به این قرار طبّاخان بپزند و حلویات هم به مجلس عالی حاضر کنند، مثل حلویای دارچینی، پالوده و فرنی و سایر حلویات که مقرر فرموده ایم به مجلس حاضر کنند.

و چون پادشاه سوار شود سه کس بر یخدانها سوار شوند و در یخدانها از خوردنیها مثل کباب مرغ و حلواها و یخنی و پنیر و نانهای روغنی و تفتان روغنی در طاسهای نقره کرده در سفره های زربفت پیچیده در یخدانها بگذارند که اگر پادشاه (را) در راه میل خوردن شود حاضر باشد.

و کلب سلطان یساول صحبت را مقرر کردیم که هرگاه پادشاه سوار بود او پیشاپیش با یساولان يك تیر پرتاب دورتر از پادشاه و مردم پادشاه يك تیر پرتاب دورتر از پادشاه بیایند مگر خاصان و پیشخدمتان که نزدیک پادشاه باشند و نزدیک پادشاه بروند و در محلی (که) پادشاه سوار شود، دوازده شاطر با زنگهای زرین و قرقالها بر بالای کلاهها بزنند و قنطوره های زربفت و نجقهای زرین دربند دست بیندازند.

تشریفات مسافرت: و چون پادشاه سوار شود، کارخانه ها را بار شتران کرده پیش از پادشاه روانه شوند و پیش خانه پیش از پادشاه بر شتران بادرفتران بار کرده به منزل دیگر خیمه ها و بارگاه بزنند و طناب قورق بکشند و هرروز يك فرسخ یا دو فرسخ (بیش) نروند و سقایان و رایبه کشان، مشکها و خیکها را پر آب کرده و بر استران بار کرده آب بپاشند و بیلداران پیشتر بروند و راهها هموار کنند و سقایان آب بپاشند تا گرد و غبار راه فرو نشیند.

و مقرر فرمودیم که چون به دارالسلطنه هرات پادشاه برسد، ایالت و شوکت پناه و علیقلی خان مهمان دار باشد و سرکاری کارخانه و آنچه در این حکم عزصدور یافته است،



دستورالعمل خود ساخته بدان عمل نماید و چون به هرات برسد، مردم شهر استقبال نمایند و آنچه لازمهٔ عزت و احترام است بجا آورند.

و چون به مشهد مقدس معلی برسد، رفعت دستگاه صفی قلی خان حاکم مشهد مقدس با لشکریان و توابع خود استقبال نماید و متولی باشی با متولیان به پیشواز بیایند و چون پادشاه ارادهٔ زیارت داشته باشد، او را داخل روضهٔ متبرک سازند و احترام پادشاه به جا آورند.

و چون از مشهد بیرون آید همه جا به طریقی که فرموده‌ایم به جا آورند. و چون به شهر دامغان و نیشابور رسند به همین طریق با پادشاه سلوک نمایند. و چون به سمنان برسد، حاکم و کلانتر (و) وزیر سمنان استقبال نمایند و آنچه پیشکش که ایشان را مقدور باشد به نظر پادشاه بگذرانند و چون پادشاه در بارگاه قرار گیرد، امراء و بزرگان به پیش طناب قرق با یساولان بایستند، تا آنکه رخصت بدهد، داخل بارگاه شوند و او را از راه مازندران بیاورند و چون به شهر اشرف و هزار جریب برسد، استقبال نمایند و هرگونه حرمت و عزت باشد به جا آورند، به این دستور تا به يك منزلی قزوین برسند و نواب اشرف ما به نفس نفیس خود با امراء و ارکان یکان (یکان) استقبال کنند.

و می باید که چون به نزدیک برسند، قرق بکشند و کارخانه‌ها جابه‌جا خیمه بزنند و بارگاه را بر سر پا کنند و مرکبان جنیبت را بر در بارگاه در زیر سایه بان ببندند و سطلهای طلا و نقره حاضر کنند و اساسهٔ (کذا) پادشاهی را بنمایند و هرکه (از) ارکان که به پابوسی پادشاه مشرف شود، یکان یکان پادشاه را کرنش و تسلیم کنند و صحبت یساول می باید که نام امرا را یکان یکان به پادشاه عرض کند. تا ما خود بدیدن پادشاه بیائیم و در عهده دانند و از فرموده نگذردند.<sup>۱</sup>

نفوذ شعرا و اهل ادب در محافل عمومی در عهد صفویه  
نصرالله فلسفی ضمن تاریخ عمومی عهد شاه عباس، از توجه و علاقه طبقات مختلف به شعرا و اهل ادب چنین یاد می کند:

قهوه‌خانه در زمان شاه عباس اول  
«در عهد شاه عباس، در بیشتر شهرهای بزرگ ایران، مخصوصاً در قزوین و اصفهان

قهوه‌خانه‌های متعدد دائر شده بود. در اصفهان قهوه‌خانه‌های معروف بیشتر در اطراف میدان نقش جهان و چهارباغ و بازار قیصریه بود. طبقات مختلف مردم، از اعیان و رجال دربار و سران قزلباش، تا شاعران و اهل قلم و نقاشان و سوداگران، برای گذراندن وقت و دیدار دوستان و سرگرم ساختن خود به بازیهای مختلف، یا مناظرات شاعرانه و شنیدن اشعار شاهنامه و حکایات و قصص، و تماشای رقصهای گوناگون و بازیها و تفریحات دیگر، به آنجا می‌رفتند.

قهوه‌خانه‌ها بسیار وسیع بود و دیوارهای سفید و پاکیزه داشت. درهای قهوه‌خانه از چهارسو به خارج باز می‌شد و بیشتر قهوه‌خانه‌ها را به یک صورت و یک اندازه، پهلوی یکدیگر می‌ساختند. بطوری که میان آنها هیچگونه دیوار و پرده‌ای نبود و از درون هر یک قهوه‌خانه دیگر نیز دیده می‌شد و چنان می‌نمود که آن همه یک دستگاهست.

در اطراف قهوه‌خانه، طاقنما و شاه‌نشین‌هایی ساخته بودند که باقالی و فرشهای دیگر مفروش و نشیمن مشتریان و تعاشاگران بود، و همه در آنجا بر زمین می‌نشستند. شبها چراغهای فراوانی را که از سقف قهوه‌خانه آویخته بود می‌افروختند. در میان قهوه‌خانه هم حوضی بزرگ بود که همیشه آب صاف و روشنی از اطرافش فرو می‌ریخت، و هنگام شب زمین نیز از انعکاس چراغ‌های سقف، و چراغ‌های دیگری که در اطراف حوض می‌گذاشتند، چون آسمانی پرستاره بنظر می‌رسید.

وضع قهوه‌خانه‌ها در زمان شاه عباس: در زمان شاه عباس اول کارکنان قهوه‌خانه‌ها بیشتر از جوانان خوبروی گرجی و چرکسی و ارمنی انتخاب می‌شدند. ازین میان جمعی به خدمت مشتریان مشغول بودند، و جمعی، با زلفهای بلند و لباسهای فریبنده، به رقصها و بازیهای گوناگون می‌پرداختند. به همین سبب قهوه‌خانه‌ها بیشتر میعادگاه صورت‌پرستان و شاعران دل در کف و هوسبازان بود.

از قهوه‌خانه‌های معروف اصفهان در زمان شاه عباس، قهوه‌خانه‌های عرب، باباقراش، حاجی یوسف، باباشمس تیشی کاشی و قهوه‌خانه طوفان را نام برده‌اند.<sup>۱</sup>

قهوه‌خانه باباشمس تیشی را شاه عباس خود برای او در چهارباغ اصفهان دائر کرده بود. این مرد نخست در شیراز معرکه می‌گرفت و با کشتی‌گیری و طاس بازی و نوازندگی و آوازه‌خوانی و بازیهای دیگر مردم را مشغول می‌ساخت، و ازین راه زندگی می‌کرد. در

۱. درباره رواج قهوه در هندوستان نوشته‌اند که تخم قهوه را نخست بك حاجی مسلمان به نام بابا بودن از مکه بجنوب هند برد و در آنجا رواج داد. فرهنگ لغات انگلیسی- هندی موسوم به «Hobson - Jobson» چاپ ۱۹۰۳.



حدود سال ۱۰۱۲ هجری از شیراز به اصفهان رفت و چون در کار ساز و آواز مهارتی داشت و تصنیفهای دلپذیر می ساخت مورد توجه و عنایت شاه عباس شد، مخصوصاً که خوبرویی به نام گنجی نیز همراه خود داشت...

شاه عباس «گنجی» را ازو گرفت و به خدمت خود داخل کرد<sup>۱</sup> و برای باباشمس در چهارباغ اصفهان قهوه‌خانه‌ای، و پهلوی آن نیز میخانه‌ای به راه انداخت. خود گاه‌گاه به قهوه‌خانه‌وی می رفت و در میخانه‌اش شرایخواری را به کلی آزاد کرده بود. شاه عباس در دوران پادشاهی گاه میخواری را قدغن می کرد و پس از چندی دوباره آزاد می ساخت. ولی در میخانه باباشمس میگساری همیشه به فرمان شاه آزاد بود و هرکس که در آنجا شراب می خورد، مهری بر کف دستش می زدند تا از مزاحمت مأموران داروغه اصفهان آسوده باشد.<sup>۲</sup>

قهوه‌خانه طوفان هم به سبب وجود جوان خوبرویی که بدین نام در آنجا خدمت می کرد، شهرت یافته و میعادگاه شاعران و دلباختگان شده بود. شاه عباس نیز گاه‌گاه به آنجا می رفت. از جمله شاعرانی که به این قهوه‌خانه دلبستگی داشته‌اند، یکی رشیدای زرگر تبریزی و دیگری مظفر حسین کاشانی لنگ بوده است. شاعر اخیر این رباعی را برای «طوفان» قهوه‌چی و قهوه‌خانه او سروده و در آن به لنگی خود نیز اشاره کرده است:

در قهوه طوفان که سر خوبانست      صد عاشق پا شکسته سرگردانست  
آن رفت «مظفر» که سمندر بودی      مرغابی شو که کار با طوفان است  
و چون منظورش به محبت پاک او توجهی نمی کرد، و با دیگران مهربانتر بود، ازو رنجیده شد و این رباعی را برایش فرستاد:

بدباطن و چاپلوس می باید گشت      خواهان کنار و بوس می باید گشت  
حیف است چو پروانه به گردت گشتن      برگرد تو چون خروس می باید گشت!

شاه عباس در قهوه‌خانه: شاه عباس گاه بیخبر به قهوه‌خانه‌ها می رفت و با شاعران و هنرمندانی که در آنجا جمع بودند به صحبت می نشست. از آن جمله نوشته‌اند که روزی به قهوه‌خانه «عرب قهوه‌چی» که «پسران زلف‌دار داشت!» رفت و در آنجا با ملاشکوهی از شاعران اصفهان روبرو شد. ازو پرسید چکاره‌ای؟ جواب داد: شاعرم. گفت: از اشعار خود چیزی بخوان. شاعر این بیت را خواند:

ما بیدلان به باغ جهان همچو برگ گل      پهلوی یکدگر همه در خون نشسته‌ایم

۱. این جوان را شاه عباس چندی بعد به گناهی، که در تواریخ زمان روشن نیست، کشت.

۲. تذکره نصرآبادی و تذکره عرفات تقی‌الدین محمد اوجدی.

شاه عباس گفت: «شعر خوبیست، اما شاعر را به برگ گل تشبیه کردن ناملایم است...» روز دیگری باز شاه به همان قهوه‌خانه رفت. ملاشکوهی با شاعری دیگر به نام میرالهی اسدآبادی آنجا بود. چون ملاشکوهی را می‌شناخت، از او احوال پرسید. سپس روبرو میرالهی کرد و گفت: تخلص شما چیست؟ جواب داد: «الهی» شاه پنجه بر سر او گذاشت و به شوخی گفت: «الهی!...»

### شرکت شعرا و صاحب‌دلان در قهوه‌خانه

قهوه‌خانه مرکز سرگرمی و میعادگاه شاعران و هنرمندان و اهل دل بود. همه روز در آنجا جمع می‌شدند و اشعار خود را برای یکدیگر می‌خواندند، و به قول میرحیدری شاعر که گفته است:

مرا در قهوه<sup>۱</sup> بودن بهتر از بزم شهان باشد که اینجا میهمان را منتی بر میزبان باشد  
 آنجا را از مجلس شاه نیز عزیزتر می‌شمردند. محمدطاهر نصرآبادی در تذکره خود، در تعریف قهوه‌خانه و بیان حال خویش چنین می‌نویسد: «... از غلط نهادان کج‌اندیشه کناره جسته در حلقه درست کیشان راست آئین درآمده و در قهوه‌خانه رحل اقامت انداختیم. تبارک‌الله از آن مجمع. جمعی باقر علوم نظری و یقینی و گروهی حاوی موسیقی و ترجمان اصول و فروع دین. از تجلی طبعشان ساخت قهوه‌خانه وادی موسی، و معنی در خاطرشان مقارنه خورشید و مسیحا. بعضی به نظم اشعار جان را به گوشوار لالی آبدار مزین می‌ساختند، و قومی در تربیب معما زلف خوبان را در پیچ‌وتاب می‌انداختند. سرعت نظمشان به مرتبه‌ای که تا نام بیت برده بودی، معمار خاطرشان به دستیاری ستون خامه به عمارت آن می‌پرداخت...»<sup>۲</sup>

این اشعار بی‌نمک را نیز شاید همین شاعران قهوه‌خانه‌نشین در مدح قهوه ساخته باشند:

آرام جان و قوت اعضا و قوت دل	راحبست قهوه روح فزا و گبیل گسل
تفریح بخش خاطر پیران مضمحل	تقریب اجتماع جوانان پارسا
	و نیز این شعر بی‌مزه و بی‌معنی:
پر طاروس نظر، افشرد تنباکوست (!)	قهوه حمام سفر، آش خمار تریاک
شعرا گاه آنچه را که به دست می‌آوردند، در قهوه‌خانه خرج می‌کردند. چنانکه	

۱. کلمه قهوه بجای قهوه‌خانه هم استعمال می‌شده است.

۲. تذکره نصرآبادی، چاپ تهران، ص ۴۶۰.



وقتی امینای نجفی شاعر، یکصد تومان پولی را که شاه عباس به او عطا کرده بود، در اندک زمان در قهوه‌خانه‌ای صرف عشق‌بازی کرد، و شاعری دیگر به نام ادهم بیگ ترکمان نیز از هوسبازی در قهوه‌خانه «حاجی یوسف قهوه‌چی» کارش به رسوائی کشید.

### شاهنامه‌خوانی در قهوه‌خانه

در قهوه‌خانه، شاهنامه و داستانهای حماسی دیگر نیز خوانده می‌شد و بسیاری از مردم برای شنیدن شاهنامه به آنجا می‌رفتند. شاهنامه‌خوانی کار آسانی نبود و شاهنامه‌خوانان غالباً خود شاعر و ادیب بودند.

شاه عباس خود به شاهنامه فردوسی علاقه بسیار داشت و در مجلس او شاعران سخن‌شناس و خوش‌آهنگ، شاهنامه می‌خواندند. از شاهنامه‌خوانان او یکی عبدالرزاق قزوینی خوش‌نویس بود، که سالی سیصد تومان حقوق داشت، و دیگری ملابیخودی گنابادی، که در شاهنامه‌خوانی مشهور بود و سالی چهل تومان می‌گرفت.

از شاعرانی که در قهوه‌خانه شاهنامه می‌خواندند، یکی ملا مؤمن کاشی معروف به یک‌سوار بوده است، که وضع و لباس و اطوار خاص داشته. این مرد قبایی با سمه‌ای با حاشیه‌های ملون می‌پوشید و طوماری به سر می‌زد و بدین وضع به قهوه‌خانه می‌رفت و شاهنامه می‌خواند، و قسمتی از آنچه از شاهنامه‌خوانی نصیبش می‌شد به درویشان و مستمندان می‌داد.

یکی نیز میرزا محمد فارسی بواناتی بود که در قهوه‌خانه، داستان حمزه را می‌خواند، قصه‌گویی و نقالی و مدح علی (ع) و گفتارهای دینی هم در قهوه‌خانه‌ها مرسوم بوده است. شعرا و مداحان و نقالان در میان مجلس بالای منبر یا چهار پایه‌ای می‌ایستادند و شعر می‌خواندند یا نقل می‌گفتند، و عصایی را که در دست داشتند به وضعی خاص حرکت می‌دادند.

بازی در قهوه‌خانه: وضع قهوه‌خانه‌ها از زمان شاه عباس اول تا آغاز سلطنت شاه عباس دوم، بدین منوال بود. در زمان این پادشاه وزیر اعظم او خلیفه سلطان که مردی متدین و متعصب بود، به کار گماشتن جوانان خوب‌روی را در قهوه‌خانه ممنوع ساخت و از رقص و آوازهای ناپسند جلوگیری کرد. از آن پس در قهوه‌خانه مردم به نوشیدن قهوه و کشیدن قلیان و چپق و بازیهای مختلف مانند شطرنج و نرد و گنجفه و پیچاز و تخم‌مرغ‌بازی و امثال آنها سرگرم می‌شدند.

ورقهای گنجفه از چوب ساخته می‌شد و تصاویر آن را گاه نقاشان زبردست استاد